

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رد پای ستاره ها (۱۳)

سومین آرزو

بر اساس زندگی سردار شهید اصغر جوانی

فهرست

۹.....	سخن کانون.....
۱۰.....	مقدمه.....
۱۱.....	معتبر اول.....
۱۱.....	کودکی تا جوانی.....
۱۲.....	نولد.....
۱۲.....	سروح فعالیت ها.....
۱۳.....	واقعیت.....
۱۳.....	معلم انقلابی.....
۱۴.....	نوجوان فهمیده.....
۱۴.....	جسارت.....
۱۵.....	نقشه.....
۱۵.....	فرار از مدرسه.....
۱۶.....	سفر به قم.....
۱۶.....	در خفا.....
۱۷.....	دعوت سخنران.....
۱۷.....	روحانیت مبارز.....
۱۸.....	تهیه ی اسلحه.....
۱۸.....	حکومت نظامی.....
۱۹.....	امام آمد.....
۱۹.....	بعد از پیروزی.....

- ۲۱ معبر دوم.
- ۲۱ اعزام تاشهات
- ۲۲ نیروی کار آمد
- ۲۲ نگهبان
- ۲۳ سرباز امام
- ۲۳ افتخار اسلام
- ۲۴ طرح ریزی عملیات
- ۲۴ فرمانده ی سپاه
- ۲۵ حفظ شهر
- ۲۵ تدبیر
- ۲۶ پاک سازی مرده
- ۲۶ درایت
- ۲۷ خوشحالی مردم
- ۲۷ رسیدگی
- ۲۸ مدیریت جنگ
- ۲۸ اطلاعات
- ۲۹ معبر سوم
- ۲۹ سیره ی عبادی و اخلاقی
- ۳۰ نماز جماعت
- ۳۰ تابع ولایت
- ۳۱ دوری از گناه
- ۳۱ مطالعه

۳۲	آداب زیارت.....
۳۲	سه آرزو.....
۳۳	اخلاقیات.....
۳۳	معیار ولایت.....
۳۴	هدف.....
۳۴	دومین آرزو.....
۳۵	دانشگاه.....
۳۵	فطرت.....
۳۶	دعوت خدا.....
۳۶	تغییر چهره.....
۳۷	عکس امام.....
۳۷	تولد فرزند.....
۳۸	مفاتیح.....
۳۹	معبّر چهارم.....
۳۹	ازدواج و خانواده.....
۴۰	درخواست مادر.....
۴۰	دختر خاله.....
۴۱	بهبودی خیاطی.....
۴۱	رضایت.....
۴۲	همراه و همقدم.....
۴۲	سوالات خواستگاری.....
۴۳	خط فکری و اعتقادی.....

- ۴۳ دعا برای شهادت
- ۴۴ در میان جمع
- ۴۴ فقط نامه
- ۴۵ نامه ی زهرا
- ۴۵ فقط تا فردا
- ۴۶ همراه کردستان
- ۴۶ در کنار اصغر
- ۴۷ کار در بهداری
- ۴۷ زندگی
- ۴۸ شکر خدا
- ۴۸ آرزوی اصغر
- ۴۹ استمداد از شهدا
- ۴۹ دیدار
- ۵۰ خبر نزدیک است
- ۵۰ فرزند دوم
- ۵۱ ساعت
- ۵۱ تربیت کودک
- ۵۲ قبر من
- ۵۲ کمین
- ۵۳ راه خدا
- ۵۳ جنازه ی شهید
- ۵۴ نارنجک

- ۵۴ غرق در خون
- ۵۵ سفر به تهران
- ۵۵ در طول راه
- ۵۶ مجروحیت جزئی
- ۵۶ شوک دیدار
- ۵۷ گریه و دعا
- ۵۷ زمزمه در بیهوشی
- ۵۸ بیست روز
- ۵۸ تخت خالی
- ۵۹ غسل شهید
- ۵۹ قبر شهید
- ۶۰ پدر کردستان
- ۶۰ یادگاران
- ۶۱ ادامه ی راه
- ۶۱ شهادت جواد
- ۶۲ رضای خدا
- ۶۳ پی نوشت

سخن کانون

بار باید بنویسیم حتی اگر خودکارهایمان به خواب رود و دفترهایمان
بمیرد.

شب است که ابری ماهمان را دزدیده. ستاره ها ایستاده اند.
آسمان پایین آمده است. سر بچرخانیم رد پای ستاره ها را می بینیم،
رد پاییی که ما را به آسمان می رساند. آسمانی که زلال تر از همیشه منتظر
است تا ماه، تاج نور بر سر، آهسته آهسته از نیمه ی ابرهای سپید بیرون آید
و خرامان برفرشی از ستاره های هزار رنگ تا بلند ترین نقطه ی افق پیش
رود و ما دست در دست ستاره ای به سویش بشتاییم.

کانون شهدای طلائیه

مقدمه

هر روز آینه ایست که ما و مرگ از آن می گذریم و هر آینه مرگ از ما بزرگتر می شود و روزی می رسد که برای ما جایی در آینه نیست، پس همه جا تاریک خواهد شد و جهان از تصویر تهی خواهد گشت. چه کسی ما را به خویش باز خواهد گرداند و حیرتمان را پاسخ خواهد داد؟

در این سیاهی دنیا، گذر زمانی که ما را نزدیک و نزدیک تر به مرگ می کند می درخشند ستارگانی در آسمان شهادت که نظر کردن به آنها راهی بر ما می گشاید و دل‌هایمان به هدایت میرسد که: *بِالْحَقِّ هُمْ هَبْتَدُونَ*.

باید دل به دل ستاره ها دوزیم تا همسفر آنان گردیم و در این تاریکی شب راه را بیابیم. باید برگردیم و از پایان شروع کنیم، از پس فردا برویم به سمت دیروز تا به ازل برسیم.

رد پای ستاره ها عنوان مجموعه کتاب هایی است که هر یک بنا دارد خواننده اش را با یکی از سرداران شهید اصفهان مانوس کند که البته آنچه بیان می شود شرح بزرگی آن شهدا نیست که شرح بزرگی آنان داستانی است به بلندای یک عمر و اینها خاطراتی است کوتاه از زندگی سراسر بندگی شان.

آبروی اندکمان را توان ضمانتی اگر باشد و چشمان بی رمغان را ذوق بارینی، این مجموعه را نذر آرامش دل های مسمومان می کنیم مگر از بیماری برخیزد و دوباره نام معطر شهدا را در خویش زمزمه کند.